

- ۱..... موارد حرمت تزیین:
- ۲..... مقام اول: مقتضای قواعد
- ۲..... مقام دوم: مقتضای روایات خاصه
- ۲..... موارد بحث روایات:
- ۳..... روایت اول:
- ۵..... روایت دوم:
- ۶..... روایت سوم:
- ۶..... روایت چهارم:

### موارد حرمت تزیین:

یکی از موارد محرم تزییناتی بود که در مورد زن یا مرد به عمل می آمد، این را تقسیم کردیم به تزییناتی که مستلزم مثلاً عمل جراحی و چیز خاصی نباشد. و تزییناتی که مستلزم جراحی و اینها باشد که بعد بحث می شود. اما در خصوص همین تزیینات که مورد اول از موارد محرم آن این بود که تزیین در مقام تدلیس باشد. گفتیم که در تدلیس اول باید بینیم که این تدلیسها کجا برای شخص حرام است. و به طبع آن مشخص کنیم که دیگری که می

خواهد تدلیس کند حکمش چیست؟ و در مرتبه سوم اجرت بر تزیین تدلیسی چه حکمی دارد؟ این سه مرحله بحث در تزیین در مقام تدلیس بود. این سه بحث گفتیم در دو مقام مطرح می شود.

### مقام اول: مقتضای قواعد

مقتضای قواعد این شد که تزیین تدلیسی، تزیین در مقام گول زدن در باب ازدواج و مناکحات و معاملات حرام است. اگر خود شخص انجام بدهد. و دیگری هم که انجام بدهد گفتیم حرام است با یک تفصیلی که داشت و اجرت بر آن هم محرم است. این طبق قواعد اینطور است. بنابراین آرایشگری ها و آراستن ها و تزئینهایی که در مقام ازدواج باشد و رغبت افراد را تغییر بدهد. به حیثی که اگر می دانست، این رغبت نبود. و انجام نمی داد. و عرف آن را تدلیس بدانند. که قوامش هم به این است که مخفی بکند. این در هر سه مرحله اش اشکال دارد. هم اینکه خود شخص انجام بدهد. هم اینکه دیگری برای او انجام بدهد. و اینکه اجرتی بر آن گرفته بشود. اینها حرام است. مواردی که تزیین است ولی طرف می داند که تزیین کرده است، چیزی برای او مخفی نیست. آن مصداق تدلیس نیست. یا اگر مواردی باشد که طرف نمی داند، ولی در مقام ازدواج و مناکحه و معامله و تفویض مصلحت از دیگران نیست.

### مقام دوم: مقتضای روایات خاصه

بخش عمده این روایات یک دلالت کلی و عامی دارد بر اینکه اصل تزیین در مقام ازدواج و مناکحه مانعی ندارد. این مدلول مطابقی یا التزامی یا تضمینی خیلی از این روایات این باب است. که اصل تزیین در مقام ازدواج یا بعد از ازدواج مانعی ندارد. روایاتی هم در باب نکاح و اینها دارد که ممدوح هم هست. تزیین ملبس و مرکب و اینها را می گیرد. منتهی در باب ازدواج و روابط زن و شوهر که می آید مقصود از تزیین هم چهره آرائی است و هم لباس آرائی است و هم استفاده از زیور آلات و طلا و اینها است. که اینها می رساند که اصلش مانعی ندارد. البته اینها ناظر به چهره آرائی و تصرفات چهره و اینها است. نه لباس و زیور آلات، ولی آنها هم دلیل اصل اباهه بلکه رجحانش در کتاب نکاح آمده و جای خودش محفوظ است. البته این روایات در مقام کار آرایش گر است. ولی به دلالت التزامی و بالملازمه اصل قصه هم حکمش روشن می شود. در بحث دوم که روایات خاصه باشد. غالب روایات این است که اجرتش چه وضعی دارد. منتهی بالملازمه وضع آن هم روشن می شود.

### موارد بحث روایات:

۱. یکی گره زدن یا وصل مو به مو است. یا آنکه امروز به آن کلاه گیس که مو را تغییر می دهد. موی اصلی او نیست. قدیم طوری بود که مو را به مو می بافتند. و گویا موی خود او بود. یعنی اگر دختری یا زنی موی کمی داشت، مو را به موی او می بافتند. و امروز به صورت کلاه گیس و اینها است. این فرقی نمی کند و حکمش یکی

است. آنچه که در روایات آمده بافتن مو است، موی انسان یا حیوان دیگر را به موی زنی می بافتند. الان هم در آفریقا و جاهای دیگر هست.

۲. یکی هم در کشیدن مثلاً یک لیفی و یا چیزی به صورتها که شفاف شود. که امروز هم در قالب همین کرمها و امثال این می باشد. در این دو مورد روایات کمی متفاوت است و نوعی تعارض دارد.

عمده این روایات سند موثق و تامی ندارد. روایت اول چند دسته می شود در خصوص مو و چهره آرائی که کشیدن چیزی به صورت و اینها می باشد.

### روایت اول:

محمد بن یعقوب عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابی نصر الهارون بن جهم عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث ام حبیب الخافضه، این قصه ام حبیب که آرایش گر بود. در قدیم به اینها حفه کننده می گفتند. این آرایش گر بود که گاهی به آن خافضه و گاهی ماشطه می گفتند. و امروز هم آرایش گر می گویند. مقصود این است. این ام حبیب خافضه یک قصه ای با پیامبر اکرم دارد که در چند روایت آمده است. گرچه سند همه آنها ضعیف است. ولی بالاخره در تاریخ هم آمده و چند روایت هم آمده است. شاید بشود شبه اطمینانی پیدا بشود، برای اینکه این روایت چنین قصه ای در ارتباط با پیامبر اکرم صلوات الله علیه اتفاق افتاده است. البته این روایت در باب هجده ام حبیب دارد، اینجا هم ام حبیب دارد. در روایت دوم هم قصه ای از این قبیل دارد که ام طویه است، یا دو قصه است، یا اینکه یک قصه است. ولی عنوان ام حبیب هم همین روایت آنجا هم آمده و اینجا آمده، یعنی روایت اول باب هجده همین است، روایت اول باب نوزده هم همین است. روایت باب دوم و اینها هم بعید نیست که همه یکی باشد. ام حبیب در دو، سه جا آمده است. قصه اینطور است. و کانت ام حبیب أخت یقال لها ام عطیه، این در روایت می گوید که این خواهری داشت که او ام عطیه بود. و کانت مقنیه یعنی ماشطه. گاهی با آرایش گر مقنیه یا مقنیه با قاف می گویند. ماشطه خافضه و مقنیه، مقصود از این سه تعبیر همان زنان آرایش گر مقصود است. این ام حبیب است که در روایت اول باب هجده و اول باب نوزده ام حبیب دارد. بعد دارد یک خواهری داشت به عنوان ام عطیه، که در روایات دوم باب هجده دارد که کانت امرأه یقال لها ام طویه یا ام ربیع و پیغمبر او را خواست و توصیه کرد. بعید نیست که ام طویه یا ربیع همین ام عطیه باشد که خواهر این بود و این دو زنان آرایش گری بودند که در مدینه و در اطراف پیغمبر بودند. به احتمال قوی یک تحریفی شده است. و لذا یک قصه است. آن که در روایت اول باب هجده آمده و در روایت دوم آمده، و آن چه که در روایت اول و دوم باب نوزده آمده است. و در روایات دیگر هم آمده احتمالاً همه اش ام حبیب و ام عطیه و ام طویه است که این دو خواهر بودند. و کارشان هم آرایش گری بوده است. فلما انصرفت ام حبیب الی اختها

فأخبرتها بما قال لها رسول الله، از این معلوم می شود که پیامبر اکرم توصیه ای به ام حبیب در باب آرایش گری فرمودند. که مثلاً اینطور آرایش گری کن. و توصیه هایی داشتند. این خواهر رفت پیش خواهرش و اخبرتها بما قال لها رسول الله صل الله عليه و آله و سلم. و فرمایش پیامبر را به او نقل کرد. فأقبلت ام عطيه الى النبی فأخبرته بما قالت لها أختها. محضر پیغمبر حاضر شد و عرض کرد. که آمده به من توصیه های شما را نقل کرده است. توصیه ها چیست؟ هنوز در این روایت چیزی نیست. فقال لها عدنی منی یا أم عطيه حضرت فرمود: بیا نزدیک توصیه ای که حضرت به خواهرشان کرد. این بود که إذا غنيت الجارية فلا تغسلي وجهها بالخرقه، وقتی که جاریه را آرایش می کنی چهره اش را با خرقه و کیسه و لیفی نشور. آن یک چیز خاصی بود که می مالیدند و موها را می برد. که کشیدن خرقه بر روی صورت حالا در حمام هم کراحت دارد. می گوید چیزی را به صورتتان نکشید یذهب بماء الوجه اینجا هم حضرت به این زن آرایش گر این را می فرمایند: که روی صورت او چیزی نکش. فإن الخرقه تشرب ماء الوجه در بعضی روایات در جاهای دیگر دارد. در بعضی روایات دارد الخرقه تذهب بماء الوجه، خرقه طراوت صورت را از بین می برد. مثل این امروز است اینها همینطور است. زیبایی ایجاد می کند. ولی در دراز مدت پوست را خراب می کند. ولی این کشیدن لیف و اینها روی صورت است و اینجا هم این توصیه را به او کرده است. این یک روایت است که در اینجا در واقع حضرت که در مقام بیان هم بوده اند. و او هم آمده توصیه های او را نقل کرده، همین توصیه را به او کرده است. که لا تغسلي وجهها بالخرقه چیزی روی صورتش نکش، یعنی لیفی و چیزی که در مقام آرایش روی صورت می کشند این کار را نکن. در باب حمام هم آمده است. در این روایت منعی نیست، بلکه چون در مقام بیان بوده، ظاهرش این است که نگفته کارت را بگذار کنار و برو دنبال کار دیگر، اینجا یک اطلاق مقامی دارد. در مقام بیان بوده و از اصل این کار منع نکرده است. معلوم می شود اصل تزیین چه برای خود شخص، چه برای دیگری مانعی ندارد. علاوه بر اینکه جای دیگر روایت داریم. این هم چون در مقام بیان است دلالت می کند. که مانعی ندارد. این یک نکته که در روایت است. فقط نکته ای که دارد این است که لا تغسلي وجهها بالخرقه. لیف و چیزهای از این قبیل که برای آرایش روی صورت می کشند این کار را نکن. که نهی هم دارد. این اطلاق مقامی دارد، یک توصیه دارد، دو، سه توصیه هم از جای دیگر استفاده می شود. آن هم مقید این اطلاق مقامی می شود. ولی قاعده سر جای خود است که اصل کارش مانعی ندارد. یک توصیه اش این است که لا تغسلي وجهها بالخرقه. إذا انت غنيت الجارية فلا تغسلي وقتی که زینت می کنی این کار را نکن. ممکن است لفظی باشد، لفظی هم نباشد، مقامش، مقامی قوی است. که تعبیری ندارد که کارش درست است. برویم اطلاقش را بگیریم. این مفهوم هم اینجا ندارد. إذا غنيت الجارية آن شرط محقق موضوع است. باید یک لفظی باشد که یک حکمی را بیان بکند. اینجا چیزی نیست که حکمی را بیان بکند که بگوییم اطلاق دارد. می

گوید وقتی تو کار می کنی این کار را نکن. نگفته این کار مانعی ندارد. این یک قصه است که در این روایت آمده و اینجا لا تغسلی آمده است. همین قصه در دو سه جای دیگر آمده است.

### روایت دوم:

محمد بن یعقوب عن عده من اصحابنا احمد بن محمد بن عیسی احمد بن محمد بن ابی نصر عن هارون بن جهم عن محمد بن مسلم مشکل در هارون بن جهم است. آنجا هم باز امام صادق سلام الله علیه نقل می کنند. که لما هاجرہ النساء الی رسول الله هاجرت فیہن امرأہ وقتی زنہا از مکہ بہ مدینہ آمدند. یک زنی ہمراہ اینہا آمد. این معلوم می شود ام حبیبہ کہ در مدینہ بود از نساء مهاجران بود. نہ خود مدینہ، یقال لہا ام حبیب و کانت خافضہ تقصد الجوارى، دختران و زنان را او آرایش می کرد. فلما رأھا رسول الله صلی الله علیہ و آلہ و سلم قال لہا یا ام حبیب العمل الذی کان فی یدکھو فی یدک الام؟ این آرایش گری کہ در مکہ انجام می دادی قبل از ہجرت امروز ہم کہ بہ مدینہ آمدی ادامہ می دہی؟ قالت نعم یا رسول الله الا أن یكون حراما فتنہانی عنہ. بلہ من آن کار را انجام می دہم، مگر اینکہ اشکال دارد، بفرمایید انجام ندهم. اینجا اطلاق مقامی نیست. اینجا اطلاق لفظی است. حضرت فرمود بل حلال. نہ این مانعی ندارد، حلال است. این اطلاق لفظی است ہمہ تزیینات و آرایش گری کہ برای زنہا انجام می دہی حلال است. آنجا اگر تنہا آن روایت را داشتیم، اطلاق مقامی می شد. ولی این اطلاق لفظی دارد. بل حلال. نزدیک تر بیا تا ریزہ کاریہای قصہ را برای تو بگویم. قالت فدنوت منہ می گوید من نزدیک شدہ. آن روایت می گوید خواہر او رفت و این قصہ اتفاق افتاد. این می گوید خود من نزدیک رفتم. حالا یا دو قصہ است، یا اشتباہی شدہ یک قصہ بودہ است. دو تا ہم باشد مربوط بہ این دو خواہر است. فدنوت منہ. نزدیک پیامبر شدم فقال یا ام حبیب. جالب است کہ خود پیامبر این را می پرسد و تعقیب می کند کہ چہ کار می کند، بعد ہم بہ او یاد می دہد. إدنی در اینجا برای این است کہ مطلب را خوب تفہیم بکند. فقال یا ام حبیب إذا انت فعلت فلا تنحکی و لا تستأسلی و إشمی اگر تو آرایش گری می کنی زیاد بہ صورت مبالغہ آمیز نکن. ظاہراً این بہ معنای مبالغہ و اینہا باشد. یکی ہم لا تستأسلی این همان وصل شعر بہ شعر است. موافقت است. و إشمی . شمی کہ گاهی إشمی ہم می گویند همان إعد است کہ گاهی إعد می گویند. گاهی ہمزه می افتد، گاهی ہم می تواند نیفتد. کہ وشم ہم همان خال کوبی است. لا تنحکی و لا تستأسلی إشمی یعنی بوی خوش بہ او بزن. فإنہ اشرق اینکہ تو آرایش بکنی ولی در این کار زیادہ روی نکنی و بوی خوش بہ او بزنی و این کار تو موجب درخشش بہتر چہرہ می شود و برای زوج مطلوب تر است. کہ لا تنحکی احتمالاً اشارہ دارد بہ اینکہ خرقة را زن. و چیزی را بہ صورتش نکش این بہتر است. یعنی حالت طبیعی آرایش بکنی بہتر است. کہ درواقع لا تنحکی بہ احتمال قوی یعنی مبالغہ در آن امر انجام ندہ، یعنی خرقة این کارہا را انجام ندہ . این اشرق للوجه و اھوی أن الزوج

### روایت سوم:

و عنهم عن سهل بن زیاد عن علي بن اسباط عن خلف بن حماد عن عمر بن ثابت. این روایت هم سهل بن زیاد در آن هست که مشکل دارد. و علی بن اثبات و عمر بن ثابت هم بحثهایی وجود دارد. این هم مثل دو روایت قبل اعتبار ندارد. این روایت سوم هم مربوط به همین داستان است. که کانت إمرأه یقال لها أم طيبة یا ام ذبیبه دارد شاید همان ام عطیه باشد، به هر حال این دو خواهر بودند که هجرت کرده بودند. کانت تخفظ الجواری فدعاها النبی آنجا داشت رفت اینجا فرا خواند او را. و قالت یا أم طيبة إذا حفظت فاشمی ولا تحجفی بوی خوش بزن یا بعضی هم گفته اند إشمی همان کندن موها و این حرفها است. و لا تحجفی ولی اجحاف نکن، زیاده روی نکن. که خیلی این صورت را مورد آرایش قرار نده فانه اسفی للون الوجه و احزی عند ۱۸/۱۸ البحر

پس روایت اول و دوم باب هجده و روایت اول باب هجده این سه روایت به یک قصه اشاره می کند. در روایت اول باب نوزده داشت. که إن الخرقه تشرب ماء الوجه از بین می برد. در روایت اول باب هجده دارد که اشرق للوجه. در روایت دوم باب هجده داشت که عسفی للون الوجه. رنگ صورت را با طراوت تر و طبیعی تر نگه می دارد. همان روایتی که می گفتیم که اصل حلیت تزیین اگر این روایت هم نبود دلیل داشتیم. ولی آن روایت هم دارد. آن روایت دیگر هم اگر نبود اطلاق مقامی می شد، ولی اطلاق لفظی دارد می گوید بل حلال. اطلاق خوبی دارد. می گوید اگر حرام است بگوئید من کنار بگذارم. ولی گفت بل حلال. حاصل آن نکته ای است که استثنا شده و پیامبر تأکید کرده اند که این کار را نکن.

### روایت چهارم:

و عنهم عن احمد بن محمد عن علی بن احمد بن عیثم عن بن ابی عمیر عن رجل این روایت از نظر سند علی بن احمد بن عیثم مراجعه نکردم ولی ارسال دارد، مرسله ابی عمیر است. ما هم مرسلات ابن ابی عمیر را گفتیم اعتبار ندارد. گفتیم نقل ابن ابی عمیر از شخصی توثیق او است. ولی به شرطی که اسمش باشد. و معارض نداشته باشد. اما مرسله او گفتیم اعتبار ندارد. این را ظاهراً آقای تبریزی هم همین را می فرمودند. ما هم فکر می کنم وجه ما با ایشان یک تفاوت داشت. گفتیم توثیقات ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی از توثیقات عامه ای است که قبول داریم و اما مرسلات اینها را قبول نداریم. در بحث نقل ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی، دو قاعده داریم، یک اصحاب اجماع داریم که در یک کلامی از مرحوم شیخ آمده که دوازده نفر نام برده شده است که اینها مرسلاتشان هم معتبر است. یک قاعده دیگر هم داریم که سه نفر هستند که در عده آمده است. مرحوم شیخ آنجا آورده اند. یک قاعده اخص از آن اصحاب اجماع به معنای عام است که شامل سه نفر است. محمد بن ابی عمیر و صفوان و بزنی این سه نفر، این مشایخ ثلاثه است. در عده مرحوم شیخ دارد که فإن هؤلاء لا یروون و لا یرسلون الا عن الثقات .

راجع به این جمله شهادت کلی که مرحوم شیخ در عده داده است. این فرمایش ایشان در کتاب فهرست رجال ایشان نیست. این جمله در کتاب اصولی ایشان است. دو بحث راجع به این جمله شریفه مرحوم شیخ سلام الله تعالی علیه است. یکی اینکه آیا این جمله دلالت بر توثیق عام مروی عنه های اینها می کند؟ یا نه؟ که این یک بحث است. که نمی خواهیم وارد آن بشویم. یک بحث این است بر فرض اینکه دلالت نکند. در واقع مرحوم شیخ می فرماید: که برای ما محرز شده و خود اینها گفته اند که هر چه از این سه نفر نقل بکنیم، از ثقات نقل می کنیم. بگوییم که این نقل درست است و اخبار هم حسی است. این مسائل را اگر اثبات بکنیم و بپذیریم که ما هم تا این حدش قبول داریم. آنوقت این بحث وجود دارد که آیا این توثیق عام هم شامل مواردی می شود که نام افراد ذکر شده در کلام ابن ابی عمیر صفوان و بزنی یعنی می گوید من از این آقا نقل می کنم. و آن آقا توثیقی ندارد. ما بخواهیم بگوییم چون او نقل کرده، پس ثقه است. شامل آنجایی بشود که نام مروی عنه این سه نفر آمده است. این یک، یکی هم آنجایی داریم که نام نمی برد می گوید عن رجل. در اینکه شامل هر دو می شود، یا یکی می شود. سه نظریه وجود دارد. بعد از اینکه گفتیم این جمله دلالت بر توثیق می کند. اگر بگوییم دلالت بر توثیق نمی کند که همان احتمال اول می شود که در واقع اصلاً اعتبار ندارد. آن را کنار گذاشتیم. اما بعد از اینکه گفتیم نه این جمله دلالت بر توثیق عام می کند، سه احتمال وجود دارد. یکی اینکه بگوییم هم جایی که نام افراد را برده اند این جمله افراد را توثیق می کند. و هم آنجایی که نام نبرده اند، آن روایت معتبر است. چون لا یروی و لا یرسل الا ان تقول. این یک نظر است. یک نظر این است که مراسلاتشان معتبر است، ولی اگر اسم ببرند معتبر نیست. که این احتمال ضعیفی است، قائل ندارد. احتمال سوم تفصیل بالعکس است جایی که نام ببرد، معتبر است و مروی را توثیق می کند. اما اگر مرسله باشد، توثیق نمی کند. یعنی توثیقش ارزش ندارد. ما این عرض سوم را می گوئیم. چهار احتمال است. یکی اینکه هیچ کدام اعتبار ندارد، این همانی است که در مرحله قبل گفتیم نه توثیق عام هست، حالا که توثیق عام است، سه احتمال دارد. این توثیق عام هم جایی که نام برده و هم آنجایی که مرسله است هر دو را می گیرد. یک نه مختص مراسلات است آنجایی که نام برده نمی گیرد. این ضعیف است. و احتمال سوم این است که نام برده را می گیرد ولی مرسله را نمی گیرد. که این احتمالی است که ما آن را تقویت کردیم. در معاصرین و اینها هم مرحوم آقای تبریزی این را می فرمودند. ما می گوئیم آنجایی که نام برده معتبر است. و آنجایی که نام نبرده معتبر نیست. چرا ما این را می گوئیم. یکی اینکه اصل این جمله لا یروی و لا یرسل الا ان ثقه دلالت این را قبول کردیم که قرار ابن ابی عمیر و صفوان که نقل نکند، مگر از ثقه و غالباً اینطور است. پس اصل قصه این است که ما این توثیق عام را از مرحوم شیخ در عده می پذیریم و قبول داریم، اما می گوئیم اطلاق این شامل مراسلاتش نمی شود. نکته دوم عرض ما این است که همیشه یادتان باشد که اگر شما رفتید سراغ نجاشی و سراغ شیخ و مشایخ و اساطینی که توثیق می کنند افراد را مثلاً اعتماد شما به توثیق نجاشی این

متوقف بر دو پایه و دو گام است که باید برداریم. اولاً باید بگوییم نجاشی یا شیخ این آقا را توثیق کرده است در کتابش. گام دوم این است که بگردیم در کتب و رجال دیگر ببینیم معارض نداشته باشد. و لذا تمامیت توثیق و حجیت توثیق و خبر واحد هم همینطور است. به دو چیز است. یکی اینکه ثابت بشود که اصل اینکه این آقا این را توثیق کرد، یا این آقا این خبر را داد. و دوم اینکه خبر معارضی هم مقابل این و تضعیف معارضی نباشد. این مثل اخبار است. خبر واحد که می‌گوییم حجت است حجیتش به این است که خبر برسد و معارضی نباشد. در بینات هم اینطور است، حجیت بینه با این است که معارض نداشته باشد. اگر بینه ای عادلانه خبره ای می‌گویند که این آقا اعلم است. ولی بینه و عادل و خبره دیگر می‌گویند آن آقا اعلم است. خوب این بینات تعارض می‌کنند. خبر واحد هم اگر معارض بشود، تعارض می‌کند. توثیق نجاشی و شیخ هم معتبر است، ولی اگر معارض داشته باشد، تساقط پیدا می‌کند. این هم یک مطلب، یک مطلب دیگر هم این است که ابن ابی عمیر گرچه غالباً از ثقات نقل کرده در این روایاتی که دست ما هست. ولی مواردی هم داریم که از غیر ثقات نقل کرده است. حالا با این دو، سه نکته معلوم می‌شود سر آن تفصیل ما چیست؟ پس ما می‌گوییم کلام شیخ دلالت بر توثیق می‌کند. اما هر توثیقی متوقف بر چیست این یک، دو هر توثیقی متوقف بر این است که معارض نداشته باشد. سه، ابن ابی عمیر گرچه غالباً از ثقات نقل کرده است، ولی گاهی هم از ضعاف نقل کرده است. اگر این سه مطلب را کنار بگذاریم. می‌گوییم جایی که از کسی اسم برده است او را توثیق می‌کند. ما هم این اسم را در سایر کتب رجالی می‌گردیم. می‌بینیم تضعیفی نیست. می‌گوییم توثیق ابن ابی عمیر مثل توثیق شیخ است. توثیق نجاشی است. معارضش هم که پیدا نکردیم می‌گوییم قبول داریم. اما وقتی اسم نبرد توثیق است ولی شاید اگر اسم می‌برد ما می‌رفتیم در همین رجال نجاشی و شیخ شاید از کسانی بود که آن را تضعیف کرده اند. و لذا اصل تمامیت اعتبار توثیق به توثیق بلا معارض است. و در جایی که مرسله باشد بلا معارض بودنش قابل احراز نیست. این ثقه از دیدگاه شماست. شما خبر می‌دهید که این پنجاه نفری که من از آنها نقل می‌کنم ثقه هستند. و اینها اگر دست ما باشند می‌بینیم که ده تا معارض ندارند، ولی دو تا معارض دارند. این را نمی‌توانیم بپذیریم. آن هم حسی است با دو واسطه حسی است. و لذا ما اصل توثیق عام این سه نفر را طبق شهادت مرحوم شیخ در عده قبول داریم، اما در مراسلاتش می‌گوییم این نام دست ما نیست. اگر دست ما بود نه شیخ و نجاشی ممکن است در رجال قبلی آنها در احادیث قبلی ممکن است تضعیف داشته باشد. ما به شیخ و نجاشی مثال می‌زنیم. خیلی از تضعیفات در روایاتی است که دست اول است. از حسیات آنها هم نیست که با واسطه باشد. و لذا رکن دوم تمامیت حجیت این توثیق که معارض نداشته باشد تمام نیست. به این جهت ما مراسلاتش را قبول نداریم. علمای ثلاثی از افرادی نقل کرده اند که نام آنها در توثیقات شیخ و نجاشی نیست. ولی اینها تضعیف نکرده اند. آنوقت توثیق عام اینجا اثر دارد.



در هر حال این اعتبار ندارد. البته علی بن احمد بن عسرم را باید دید. عن ابی عبدالله علیه السلام. قال دخلت ماشطه علی رسول الله صل الله علیه و آله و سلم فقال لها هل ترکت عملک أو عقلت علیه می گوید ماشطه یا آرایش گری بر حضرت وارد شد. و حضرت از او سؤال کرد. که احتمال دارد یکی از این دو خواهر ها باشند.